

# دیوان شہریار

(۱)

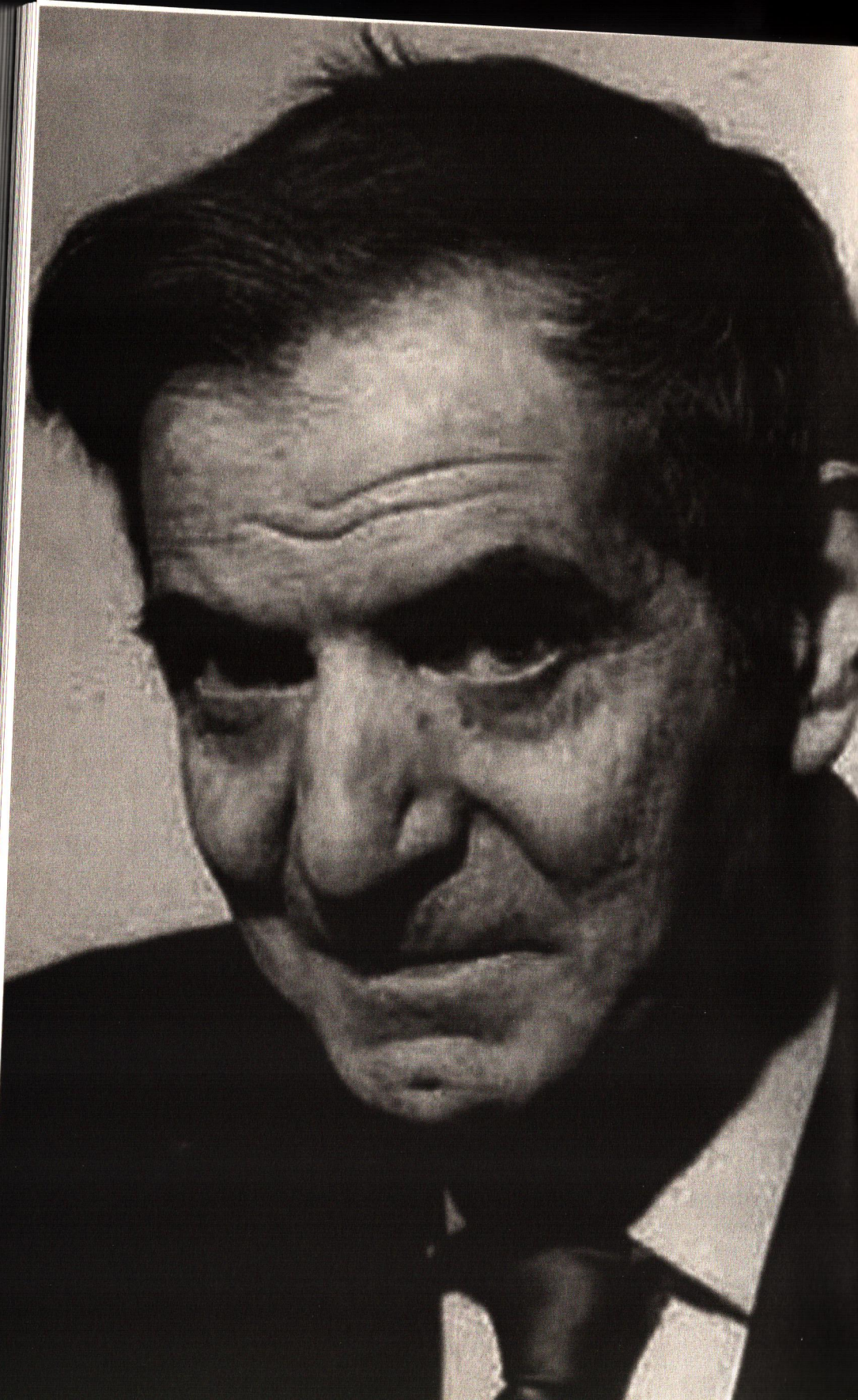
(ویرایش جدید)

استاد محمد حسین شہریار



مؤسسۂ انتشارات نگاہ

«تأسیس ۱۳۵۲»



بنام خدا

## سخن ناشران

شهریار، شاعر پرآوازه پارسی‌گوی آذری زبان و طنمان در قلمرو ادب و فرهنگ ایران، از چنان اعتبار و خلاقیت شگفت‌انگیز هنری و مرتبه‌الای سخن‌سرایی برخوردار است، که ناشران مجلّات حاضر نیازی به معرفی آثار وی نمی‌بینند.

امروزه در پهن دشت سرزمین ایران کمتر جایی را می‌توان یافت که نام و نشانی از سروده‌های شهریار در آن نباشد، و شمار اندکی از مردم باسواد را می‌توان دید که بی‌تی، قطعه‌ای و غزلی از شهریار را بر لوح خاطر نسپرده باشند، و این نشانه‌ای است از نفوذ معنوی کلام شاعر بر سراجۀ دل آشنا و بیگانه.

لیکن آنچه در این میانه‌گفتنی است، شهریار نیز به مانند هر انسان اندیشه‌ورز در راستای آفرینش‌های هنری خود با «افت و خیزهایی» روبرو بوده و در گذرگاه حیات خویش فراز و نشیب‌های بسیاری را دیده و از پیچ و خم‌های دور و درازی گذشته، تا راه خود را در مسیر تکامل و خلق آثار و سروده‌های جاودانه و مانا یافته است.

چنان‌که شاعر در مقدمه‌ای که برای چاپ دوم دیوانش نگاشته (کلیشه‌خطی آن نیز در مجلّد حاضر آورده شده) به همین نکته با صراحت اشاره کرده، می‌نویسد:

«... انسان سیر تکاملش تدریجی است، مولا علی فرماید: وای به حال کسی که دو روز عمرش با هم مساوی باشد. یعنی هر روز آدمی باید نسبت به دیروزش پیشرفته‌تر

باشد، در غیر این صورت شعور آدمی در حال وقفه است».

شهریار در همین نوشته خود برخی از کارهای گذشته خود را به وفق دلخواه نمی‌یابد، و باید هم چنین باشد.

شهریار که از روستای «خشگناب» در بخش «قره‌چمن» آذربایجان برخاسته، و در آغاز جوانی سرنوشت، وی را برای ادامه تحصیل به تهران پایتخت ایران کشانیده، و با فرهنگ شهرنشینی آشنا ساخته بود، فریفته اقداماتی شد، که با صوابدید مصالح نو استعماری برای تغییر ساختار اجتماعی صورت می‌گرفت، و به اقتضای طبیعت جوانی و جاذبه تبلیغی ظاهر فریبانه‌ای که دست‌اندرکاران سیاست‌های استعماری راه انداخته بودند، به سروده‌هایی پرداخت که گرچه در باطن انگیزه‌ای جز شور و شوق اصلاح‌طلبی نداشت، لیکن خود سال‌ها بعد بسان هر آدم منصفی بر منقصت چنین سروده‌هایی انگشت ایراد نهاد.

او در اندیشه، وجدان و احساس خویش صداقت و سادگی یک انسان برخاسته از روستا را داشت، و از این پایگاه بی‌پیرایه جهان پیرامون خود را می‌نگریست، ولی گذشت روزگار و فروپاشی نظام دیکتاتوری در شهریور ۱۳۲۰، آزمایش‌های فردی و تجربه‌های تلخ زندگی، روزن آگاهی و شناخت را نیز پیش روی او گشود و از تنگنای محدودیت‌های مادی و معنوی که وجود خاکی او را فرا گرفته بود، رهانید. او چه زود دریافت، که خزف را صدف، و خر مهره را گوهر می‌پنداشته است.

شهریار درک راستین خود را در این بیت چه نیک و زیبا به تصویر کشیده است:

بین به جلد سگ پاسبان چه گرگانند

به جان خواجه که این شیوه شبانی نیست.

\*\*\*

شهریار در سال‌های آخر دوران تحصیل در رشته پزشکی به دام عشق نافرجامی گرفتار آمد و این ناکامی موهبتی بود الهی، که آتش درون و سوز و التهاب شاعر را شعله‌ور ساخت و تحولات درونی او را به اوج معنوی ویژه‌ای کشانید تا جایی که از بند علایق رست و در سلک صاحب‌دلان درآمد و سروده‌هایش رنگ و بوی دیگری یافت و شاعر در آغازین دوران جوانی

به وجهی نیکو از عهده این آزمون «درد و رنج» برآمد و پایه هنری‌اش به سرحد کمال معنوی رسید.

شهریار از این دگرگونی و عوالم روحی خود با این تعبیر یاد می‌کند:

«بت‌شکنی‌هایی که به تائب شدن وی انجامیده، برای بسیاری ناآشناست»<sup>۱</sup>.

زاهدی، دوست استاد شهریار در مقدمه‌ای که سال ۱۳۳۶ برای چاپ چهارم دیوان نوشته، از این حالات روحی شاعر چنین یاد کرده است:

«... شهریار پس از درک این فیض عظیم، به کلی تغییر حالت می‌دهد، دیگر از آن موقع

به بعد پی بردن به افکار و حالات شهریار برای خویشان و دوستان و آشنایانش حتی

من، مشکل شده بود. حرف‌هایی می‌زد که درک آنها به‌طور عادی مقدور نبود».

شهریار، در قطعه مومیایی، با زبان سمبولیک نشانه‌های کمرنگی از این حالات روحی و

سیر و سلوک معنوی خود را در نظر خواننده قرار داده، و از نظر درک مفاهیم عرفانی این

سروده رمزی، خود نیز مقدمه‌ای بر آن نگاشته، که شاید سالکان حریم عشق و معرفت را چون

کلید کشف رمزی به کار آید.

به هر تقدیر، شهریار شاعری است یکه‌تاز در میدان توحید و وادی عرفان و خود با اشاره

به سروده حافظ می‌گوید:

هرچه کردم همه از دولت قرآن کردم<sup>۲</sup>

و در اشعاری چون صدای خدا، قیام محمد، مناجات، مولاعلی و شریح قاضی، کاروان

کربلا، هدیه عید غدیر، اسلام و خدمت اجتماع، جهاد و عقیدت و غیره عمق اعتقادات

شهریار را، بر آنچه که خود، به حق گفته، می‌توان دریافت.

لطف سخن شهریار، چیرگی بی‌نظیر او در سرودن شعر به دو زبان «دری-آذری» شهرت

ویژه‌ای به این پیر آستان عرفان بخشیده و صیت شهرتش از فراسوی مرزهای جغرافیایی

ایران به سرزمین‌های دیگر ره گشوده و سخنان دلنشینش روشنی‌بخش دل شیفتگان معرفت

۱. کیهان فرهنگی شماره ۲، اردیبهشت ۶۳، صفحه سوم.

۲. کیهان فرهنگی شماره ۲، اردیبهشت ۶۳، صفحه ۱۴.

الهی گشته است و همین نکته است که شهریار را در میان اقران و شاعران معاصر ایران ممتاز و بی نظیر نموده است.

\*\*\*

شهریار، پس از پیروزی انقلاب اسلامی با اشعاری چون «تشریف قبول» و «مقام رهبری» با جان و دل همنوایی با انقلاب را آغاز کرد، چنان که باز خود گوید:

«در سال‌های اخیر هیچ‌گاه از — جهاد قلمی — باز نایستاده است».

و این هم‌عنانی را نیز باید در همان ایمان و اعتقاد وی به معارف اسلام و عرفان دانست. استاد شهریار سرانجام پس از هشتاد و سه سال زندگی شاعرانه پربار و افتخار در ۲۷ شهریور ماه ۱۳۶۷ به ملکوت اعلی پیوست و پیکرش در مقبره الشعراي تبریز که مدفن بسیاری از شعرا و هنرمندان آن دیار است به خاک سپرده شد.

در پایان از زحمات استاد بزرگوار جناب آقای دکتر حمید محمدزاده که در تنظیم کلیات زنده‌یاد استاد شهریار به سبک جدید کوشش فراوانی مبذول داشته‌اند، صمیمانه سپاسگزاری می‌نمایم.

این بیوگرافی در دی ماه سال ۱۳۳۶ برای جلد چهارم دیوان نوشته شده است جز قسمتی که به نام (شرح یکی از غزل‌های شهریار) در سال ۱۳۳۷ تنظیم و اینک به درخواست جناب آقای زاهدی ضمیمه بیوگرافی می‌گردد.

### بیوگرافی استاد شهریار

(به قلم جناب آقای زاهدی دوست استاد)

در موقع چاپ و انتشار دیوان شهریار<sup>۱</sup> به نگارنده تکلیف می‌شد که به‌عنوان مقدمه، شرح حال و بیوگرافی استاد شهریار را بنویسم و حق هم همین است. اگر قرار باشد بیوگرافی از شهریار نوشته شود، یا باید خود استاد بنویسد و یا من، که بیش از سی سال است با او مانوس و مألوف هستم به این کار اقدام نمایم. ولی چون در آن دیوان، کلیه آثار شهریار چاپ و منتشر نمی‌شد، برای این کار همیشه وقت بود و ممکن بود پیش از انتشار کلیه آثار او تعریف و توصیف من حمل بر رفیق‌بازی و رفیق‌داری بشود به علاوه افسانه‌هایی که از شرح حال شهریار در افواه مردم منتشر و مشهور است و حقیقت هم همان‌ها است، به قدری زیبا و به (هدیان دل) خود شهریار شبیه و قرین است که حیف می‌آمد در این مورد چیزی بنویسم و با تطبیق آن لطایف خیالی نامحدود با حقایق تلخ محدود زندگانی، ذوق شهریار پسندان را ضایع کنم... در حدود سال ۱۳۰۱ شمسی بود که شهریار با برادرم آقای پرفسور اسدالله زاهدی در مدرسه دارالفنون هم‌کلاس بود، در آن زمان نگارنده کم و بیش ذوق شعر و شاعری داشتم. برادرم چون شهریار را شاعر مقتدری یافت، مرا به او معرفی کرد و در همان ملاقات اول هر دو درک کردیم که فی‌مابین اندیشه و روحیه ما قرابتی دقیق و عمیق موجود است و همان یکرنگی خاطر موجب شد که انسی و الفتی ناگسستنی بین ما ایجاد شود و چون من احساسات و ذوق و خواسته‌های خود را در اشعار شهریار مشاهده کردم و از طرفی او را در

۱. چاپ نخست چهار جلدی آثار استاد شهریار - ح. م.

# ديوان شهر يار

(۲)

(ويرايش جديد)

استاد محمد حسين شهر يار



مؤسسة انتشارات نگاه

«تأسيس ۱۳۵۲»



## شعر و حکمت

زین هنردوست مردم شیدا  
 اهل دردی که حال ما پرسد  
 فکر درمان دردمند کند  
 جانم از نوکری نجات دهد  
 خرم ما را ز جوی بجهاند  
 درد من دیده فکر چاره کند  
 نگذارد که من حرام شوم  
 می‌توانم به اصل جستن وصل  
 من خود از بخت خفته آگاهم  
 آن قدر باشدم که قوت شود  
 قایلم من به قول عزّ قنع  
 بـوریاپی و شمع و بالینی  
 کف نانی و کوزه آبی  
 هیچ نه، فکر راحتم بخشند  
 آن هم ار قیمت سخن دانی  
 سخنی چون در نسفته و بکر

شهریارا، نمی‌شود پیدا  
 مرد باشد به درد ما برسد  
 دست ما گیرد و بلند کند  
 ادبیات را حیات دهد  
 ادب از انحطاط برهاند  
 چند وقتی مرا اداره کند  
 بی‌جهت سوزم و تمام شوم  
 که ز اسب اوفتاده‌ام، نه ز اصل  
 تختخواب فخر نمی‌خواهم  
 به خدا قوت لایموت شود  
 قانعم بر اقلّ مایقنع  
 کاسه و کوزه سفالینی  
 پای بیدی، چراغ مهتابی  
 وز معیشت فراغتم بخشند  
 در بهای سخن، نه مجانی  
 وز سرآورده بکارت فکر

سخنی گمرهان هدایت کن  
 سخنی نغز و نغمه‌ای موزون  
 چون گلستان شیخ داروی جان  
 سخنی برق دیدگان افروز  
 سخنی خفته‌گان به هوش‌آور  
 سخنی چون نهیب فردوسی  
 سخنی منقبض‌کنی عضلات  
 سخنی آب داده چون خنجر  
 سخنی مشت‌ها گران‌ترکن  
 بهر سرکوب سرکشان چکش  
 سخنی تازیانه تنبیه  
 سخنی ماورای مقیاسات  
 سخنی درس و مشق اخلاقی  
 سخنی دل‌نشین، نوای نوید  
 سخنی همچو بخت حسن جوان

\*\*\*

چه کنم شاعر آفریدستم  
 گرچه دستم هنرور و کاری است  
 من همه کار می‌توانم کرد  
 کار غیر هنر نه کار من است  
 جان من پیروی کن از کاری  
 اگر از صد فزون فنونت هست  
 گر همان یک فن اختیار کنی  
 خوب کم از بد فزون بهتر

وز دل‌افزادگان حمایت کن  
 نه از این سازهای بی‌قانون  
 چون غزل‌های خواجه جاویدان  
 برق غیرت‌فروز و خرمن‌سوز  
 به تن مرده خون به جوش‌آور  
 که رگ و پی کند کش و قوسی  
 نه عروض مفاعلن فعلات  
 که جوان را فرو خلد به جگر  
 مو بر اندام مرد نشترکن  
 نه ستم‌گرنواز و عاجزکش  
 ذوالفقار علی بلاتشبه  
 جام لب‌ریز ذوق و احساسات  
 و هُوَ مرأتٌ وجهه الباقی  
 آسمانی ترانه جاوید  
 سخنی همچو درس عشق روان

کار دیگر نیاید از دستم  
 «کار دیگر نمی‌توانم» - نیست  
 لیک در کار خویش هستم مرد  
 هر کسی مرد کار خویشتن است  
 که هوایی از او به سر داری  
 در یکی ذوق فن فزونت هست  
 همه در کار ابتکار کنی  
 مرد ذی‌فن ز ذی‌فنون بهتر

هر که با ذوق فن مُجد گردد  
 شَمّ فقه ار مُلازم تقوی است  
 این همه شاهکار علم و هنر  
 شاهراه ترقیات این است  
 سرفرازی ده اروپایی  
 تا فرنگی به فکر کار افتاد  
 کارها چون به دست اهل افتد  
 با چنان ذوق دُکتری پاستور  
 یا که میر سخنوران و لُتر  
 ورنه پاستور اگر کمانچه زدی  
 این همه راز دهر بود نهران  
 بشریت بدین کمال نبود  
 من هنرپیشه‌ام چه کار کنم  
 خدمت من اداره رفتن نیست  
 من نباید برای چندرغاز  
 آن‌که تیغ قلم به دستم داد  
 من به کار حساب مرد، نی‌ام  
 گرچه ذوق ریاضی‌ام بد نیست  
 سخت با حرف ناحساب بدم  
 شعر هم بی‌خطا نخواهد بود  
 پیر ما هم که دُرّ معنی سفت  
 لیکن آن حرفه وین یکی هنر است  
 شاعر چون منی محاسب نیست  
 صد چو من منشی و محاسب هست

در فن خویش مجتهد گردد  
 عالم فقه صاحب فتوی است  
 نیست جز عشق کار، چیز دگر  
 سر پیروزی حیات این است  
 چیست جز حُسن کارفرمایی  
 کار را جز به دست اهل نداد  
 مشکلات حیات سهل افتد  
 حق هم این بود کو بود دکتر  
 چیست غیر از سخنور و شاعر  
 یا اِدیسون اگر طیب شدی  
 وز نوابغ عقیم بود جهان  
 وین همه جلوه و جمال نبود  
 شیر این بیشه‌ام چه کار کنم  
 مُهملی گفتن و شنفتن نیست  
 کنم از ناکسان تحمل ناز  
 داد کمز ناکسان ستانم داد  
 بلکه با این حساب مُردنی‌ام  
 نمره‌ام صفر و درخور رد نیست  
 بلکه حق و حساب هم بلام  
 دو تا چار تا نخواهد بود  
 «احسن اوست اکذب او» گفت  
 پایگاه هنر بلندتر است  
 شیفر با روح من مناسب نیست  
 لیک شاعر کم اوفتد در دست